

ناردو، دان، ۱۹۴۸ - م
انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم / دان ناردو؛ ترجمه منوچهر پزیشک -
تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
۱۵۲ ص: مصور. - (مجموعه تاریخ جهان)

ISBN 964-311-576-3

عنوان اصلی: *The Decline and Fall of the Roman Empire*
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. ۱۴۵-۱۴۷.
نمایه.

۱. روم - تاریخ - امپراتوری، ۳۰ ق.م. - ۴۷۶ م. ۲. ییزانس، امپراتوری - تاریخ.
الف. پزشکی، منوچهر، ۱۳۳۴ - ، مترجم. ب. عنوان.
۸ الف ۳۱۱/۵۲ DG ۹۳۷/۰۶

۱۳۸۴

۸۳-۳۸۹۱۰م

کتابخانه ملی ایران

انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم

دان ناردو

ترجمه منوچهر پزشک



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Decline and Fall of the Roman Empire

Don Nardo

Lucent Books, 1998



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری

شماره ۲۱۵، تلفن ۶۴۰۸۶۴۰

دان ناردو

انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم

ترجمه منوچهر بزشک

چاپ اول

۳۰۰۰ نسخه

۱۳۸۴

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۶۴ - ۳۱۱ - ۵۷۶ - ۳

ISBN: 964 - 311 - 576 - 3

Printed in Iran

فهرست

۶	رویدادهای مهم در انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم
۹	پیشگفتار: فرود به قلمرو زوال
۱۵	۱. از گمنامی تا سروری مدیترانه: برآمدن رم
۲۹	۲. تا لبه پرتگاه: چیرگی بر سده دشواری‌ها
۴۵	۳. بازگشت سامان و امنیت: سازماندهی دوباره امپراتوری به دست دیوکلتیانوس
۶۱	۴. «با این پیروز شو»: کنستانتینوس و پیروزی مسیحیت
۸۱	۵. جامعه‌ای در حال گذار: زندگی و فرهنگ در دوره متأخر امپراتوری
۹۹	۶. ورود به قلمرو افسانه: فروپاشی امپراتوری غربی
۱۱۷	پسگفتار: میراث زنده روم
۱۲۵	پیوست: امپراتوران روم از آوگوستوس تا یوستینیانوس اول
۱۲۹	یادداشت‌ها
۱۳۷	برای مطالعه بیشتر
۱۳۹	دیگر آثار مرجع
۱۴۵	منابع دیگر
۱۴۹	نمایه

رویدادهای مهم در انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم

پ.م: ۵۰۹ ۴۴ ۳۱ ۳۰ ۲۷ پس از میلاد ۹۸ ۱۸۰ ۱۹۳ ۲۱۲ ۲۳۵ ۲۸۴ ۲۹۳ ۳۰۷

پیش از میلاد

۵۰۹

نهضتی به رهبری زمینداران رومی نظام پادشاهی را سرنگون و جمهوری روم را تأسیس می‌کند.

۴۴

ترور سیاستمدار و سردار جنگی یولیوس قیصر به دست گروهی از سناوهای مخالف. قیصر خود را فرمانفرمای مادام‌العمر اعلام کرده بود. مرگ او جهان رومی را که تازه از یک سلسله جنگ‌های وحشتناک و بی‌حاصل داخلی خلاص شده بود به سوی بی‌سامانی و خونریزی بیش‌تر سوق داد.

۳۱

در جریان آخرین جنگ قدرت جمهوری، اوکتابانوس، پسرخوانده قیصر، با غلبه بر آخرین مدعیان خود در محل اکتیوم واقع در غرب یونان کنترل قاطعی را بر حوزه مدیترانه اعمال می‌کند.

۲۷

با تأسیس سنا، اوکتابانوس نام آوگوستوس بر خود می‌نهد. مورخان همواره از این تاریخ به عنوان آغاز امپراتوری روم و از آوگوستوس به عنوان نخستین امپراتور یاد می‌کنند (او هرگز به خود این عنوان را نداد و ترجیح می‌داد «شهروند اول» خوانده شود).

در حدود ۳۰ پ.م - ۱۸۰ م

دوره تقریبی سال‌های به اصطلاح صلح رومی، (پاکس رومانا)^۱ که در آن حوزه سرزمین‌های مدیترانه در زیر فرمان چند امپراتور نخستین روم از رفاه و آرامشی نسبی برخوردار بود.

پس از میلاد

۹۸-۱۱۷ م

دوره سلطنت امپراتور نرایانوس که در آن رم به بیش‌ترین گستره و بالاترین قدرت خود می‌رسد.

۱۸۰ م

مرگ امپراتور مارکوس آورلیوس؛ نقطه پایانی برای عهد صلح رومی و آغاز لغزش‌های رم یکی پس از دیگری به دوران‌های دشوار اقتصادی و سیاسی و دست‌آخر نزدیک شدن به هرج و مرج.

۱۹۳-۲۳۵ م

دوره سلطنت‌های به هم پیوسته امپراتوران خاندان سوریوس، آغازش با لوکیوس سپتیمیوس سوریوس و پایانش با آلكساندر سوریوس.

۲۱۲ م

کاراکالا پسر سپتیمیوس سوریوس، حقوق شهروندی را تا همه مردان آزاد به سن رشد رسیده امپراتوری گسترش می‌دهد.

۲۳۵-۲۸۴ م

رنج و گرفتاری امپراتوری، بلواها و وحشتناک سیاسی و کشمکش‌ها داخلی مورخان بعدی را واد می‌کند سده سوم را «سده دشواری یا «عهد هرج و مرج» بخوانند.

۲۸۴

دیوکلتیانوس^۲ امپراتور می‌شود و اصلاحات اجتماعی، اقتصادی سیاسی همه‌جانبه‌ای دست می‌زند. امپراتوری از نو ساخته می‌شود.

۲۹۳

دیوکلتیانوس نخستین تئترارکی^۳ ایجاد می‌کند؛ طرح قدرت مشترک که در آن دو امپراتور (با عنوان آوگوستوس) سلطنت می‌کنند. یک در شرق و دیگری در غرب. هر امپراتور دستبازی دارد با عنوان قیصر.

۳۰۷-۳۳۷ م

سلطنت کنستانتینوس اول. اصلاحات دیوکلتیانوس را ادامه می‌دهد.

۳۱۲

کنستانتینوس بر رقیب خود ماکسنسیوس^۴ غاصب در محل پامیلیوس رم چیره می‌گردد.

۳۱۳

کنستانتینوس و همتای شرقی اش، لیکینیوس، بر مبنای تسامح مذهبی نسبت به مسیحیان که پیش از آن مورد نفرت و تحت تعقیب بودند، حکم مشهور به فرمان میلان را صادر می کنند.

۳۳۰

کنستانتینوس شهر قسطنطنیه را بر دهانه تنگه بسفور می سازد و آن را پایتخت بخش شرقی امپراتوری قرار می دهد.

۳۶۱-۳۶۳

امپراتور یولیانوس در برابر مسئله رشد مسیحیت و پیروان آن اقدام می کند اما موفق نمی شود.

در حدود ۳۷۰

قبایل هون،^۱ مردمی چادر نشین و ابتدایی، از آسیای مرکزی به اروپای شرقی هجوم می آورند و گوت ها^۲ و دیگر مردم غیرتمدن را به سوی استان های شمالی روم می رانند.

۳۷۸

والنس، امپراتور روم شرقی به طیزی فجیع مغلوب ویزگوت ها^۳ در آدریانوپل می گردد.

۳۹۵

تئودوسیوس اول می میرد در به هر یک از دو پسرش،

آرکادیوس و هونوریوس را به فرمانروایی یکی از دو بخش برای همیشه جدا شده امپراتوری روم گماشته است.

در حدود ۴۰۷

در حالی که رم آرام آرام فرمانروایی خود را بر چندین استان شمالی خود از دست می دهد، بریتانیا با نفوذ قبایل وحشی سقوط می کند.

۴۱۰

ویزگوت ها، به فرماندهی آلاریک،^۴ شهر رم را عرصه غارت و چپاول می کنند.

۴۵۱

پس از بیش از یک دهه گشتار و غارت متصرفات رم، آنیلا، سردار جنگی هون ها، در محل شالون، در شمال فرانسه امروزی، به وسیله سپاهی متحد از رمی ها و قبایل جنگی غیررمی مغلوب می شود.

۴۵۵

رم دوباره مورد حمله و تخریب قرار می گیرد؛ این بار به وسیله واندال ها^۵ به رهبری گنسریک.

۴۷۶

اودوآکر،^۶ سردار ژرمنی، اصرار دارد که امپراتور جوان رومولوس آوگوستولوس، او و مردانش را در حکم متحد خود بپذیرد، و چون

امپراتور نمی پذیرد او را خلع می کند. مورخان متأخر به این خلع آخرین امپراتور روم چونان فروپاشی امپراتوری روم نگریسته اند، گرچه زندگی رمی کم و بیش همان گونه که بود تا مدت ها ادامه می یابد. هم در دوره اودو آکر و هم در دوره دیگر فرمانروایان غیررمی.

۴۹۳

تئودوریک، از گوت های شرقی، قدرت را از اودو آکر می گیرد.

۵۲۷-۵۶۵

سلطنت یوستینیانوس اول، امپراتور رم شرقی. یوستینیانوس که می کوشد بخشی از سرزمین های از دست رفته روم غربی را دوباره زیر نفوذ رم درآورد، به دست قبایل بربر سرنگون می شود.

۵۶۸

بخش های شمالی و مرکزی ایتالیا به دست لومباردهای بربر می افتد. از این پس غرب و شرق ارتباط کمی دارند.

۱۴۵۳

محاصره، حمله و در چنگ آوردن قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی، پایان یافتن بقایای امپراتوری روم را رقم می زند.

1. The Huns

2. The Goths

3. visigoths

4. Alaric

5. Vandals

6. Odoacer

فرود به قلمرو زوال

در یکی از روزهای پایانی تابستان ۴۷۶ م، ژرمنی تباری شجاع و مصمم به نام اودو آکر، سردار پیشین ارتش امپراتوری روم غربی، ستونی از سربازان خود را به راونا، شهری در ایتالای شمالی که سپس پایتخت امپراتوری غربی شد، رهبری کرد. مردان اودو آکر از همان وقت او را شاه ایتالیا می‌دانستند. با استفاده از همین عنوان (غیرقانونی، اما به اندازه کافی مورد حمایت ارتش)، اودو آکر بی آن‌که خونی از دماغ کسی بریزد به رومولوس آوگوستولوس امپراتور جوان و وحشت‌زده فرمان‌کناره‌گیری از تاج و تخت داد. یک وقایع‌نگار گمنام سده ششمی در این باره نوشته است: «اودو آکر آوگوستولوس را خلع کرد اما جانش را به او بخشید، با ترحم به نوجوانی و به خاطر ظاهر دلپسندش... و برایش مقرری تعیین کرد... و فرستاد تا با بستگانش... زندگی کند»^(۱) هیچ امپراتوری جای این پسر را نگرفت و از آن پس بسیاری از صاحب‌نظران این رویداد را سقوط امپراتوری روم غربی دانستند.

پایان امپراتوری غربی، اثری بسیار بیش‌تر از صرفاً سقوط یک نظام خاص و از بین رفتن شکلی از حکومت و مناسبات اجتماعی منطقه‌ای خاص بر جای گذاشت. آنچه در نزدیکی پایان سده پنجم و سال‌های آغازین سده ششم از میان رفت، باقیمانده تمدنی بود که روزگاری بسیار پر قدرت و نیرومند و به لحاظ فرهنگی پرجاذبه و به طور گسترده‌ای تأثیرگذار بود. مورتیمر چمبرز، محقق صاحب‌نظر، چنین خاطرنشان می‌سازد: «تاریخ بشریت در باره موفقیت درایت سیاسی، نمونه درخشان‌تری از امپراتوری روم نشان نمی‌دهد.» و نیز «امپراتوری‌ای که سراسر قطعه متمدن غرب [سرزمین‌های واقع در غرب خاور نزدیک و در یک کلمه: اروپا] را... بیش از دو سده متحد ساخت. بعدها هیچ دولتی هرگز قادر به دستیابی به چنین موقعیتی نشد»^(۲).

این هم باید گفته شود که آنچه از میان می‌رفت چیزی بیش‌تر از یک امپراتوری بود که به دست آوگوستوس، نخستین امپراتور روم، در ۲۷ پیش از میلاد بنیان نهاده شده بود؛

امپراتوری او ادامه یک جمهوری نیرومند و باشکوه رومی، بنیان نهاده شده در ۵۰۹ پیش از میلاد بود و جمهوری خود جایگزین رشته‌ای دراز از پادشاهان بود که امتدادش به سده هفتم پیش از میلاد می‌رسید. رم، این شهر به اصطلاح همیشگی، رنج‌ها برده، کامیابی‌ها دیده و به طرق گوناگون بیش‌تر از دوازده سده سرنوشت جهان حوزه مدیترانه را تعیین کرده بود. بنابراین، آوگوستولوس بی‌چاره، با همه ضعف ترحم برانگیزش در آن شامگاه افول قدرت روم، وارث یک تمدن دیرپای بسیار باستانی و در عین حال شکوهمند بود. از میان رفتن چنین تمدن مهمی، به تذکر چمبرز: «باید یکی از بزرگ‌ترین نقاط عطف در تاریخ طولانی آدمی به شمار آید.»^(۳) در واقع تاریخ‌نگاران عموماً فروپاشی روم غربی را چونان پایان دوره باستان یا عهد عتیق و آغاز عهد میانی که اغلب سده‌های میانه^۱ نامیده شده است، در نظر می‌گیرند. در همین سده‌های میانه بود که نخستین پادشاهی‌های برآمده از بقایای امپراتوری غربی، با طلیعه ملت‌های اروپای جدید، درگیر شدند.

جمع آرای تحقیقی

شگفت نیست که نقطه عطفی چنین حماسی از دیرباز توجه محققان و همچنین خوانندگان عادی را جلب کرده باشد. همه می‌پرسند چگونه و چرا روم از هم پاشید؟ چه علتی موجب انحطاط این تمدن شد؟ این انحطاط در کدام نقطه از تاریخ روم آغاز شد؟ ادوارد گیبون،^۲ مورخ بزرگ انگلیسی، در انحطاط و فروپاشی امپراتوری روم،^۳ در شش جلد بین سال‌های ۱۷۷۶ و ۱۷۸۸ میلادی، می‌کوشد به این پرسش‌ها، پاسخ بدهد. این اثر بزرگ استدلالی که همچنان در این حوزه کاری اساسی به شمار می‌آید، دست آخر برای انحطاط و سقوط روم چهار عامل اصلی تعیین می‌کند: «عظمت بیش از اندازه‌اش یا چندان بزرگ شدنش که حکومتی نافذ و سالم را بر آن دشوار می‌ساخت؛ زیاده‌روی افراطی [رومی‌های طبقه بالا] در ثروت‌اندوزی و تجمل‌پرستی به هزینه دولت؛ هجوم قبایل ویرانگر ژرمن از اروپای شمالی که رومی‌ها آنان را 'بربر' می‌نامیدند؛ ظهور و رشد مسیحیت که پیام آن مسلماً روح سلحشوری سنتی روم را تضعیف می‌کرد.»

از زمان گیبون تاکنون بسیاری از مورخان با نتیجه‌گیری‌های او موافقت یا مخالفت کرده‌اند. در باره سقوط روم تا این زمان آثار بسیاری (در واقع شامل هزاران کتاب و مقاله)

۱. Middle Ages: قرون وسطی.

Edward Gibbon

3. The Decline and Fall of the Roman Empire

نوشته شده است؛ آثاری غنی، نو و چالش برانگیز. در این آثار تغییرات آب و هوا که موجب عقب ماندگی کشاورزی شد، جنگ طبقاتی میان دارا و ندار، فرار جمعیت در نتیجه جنگ و بیماری های همه گیر، آمیختگی نژادی با مردم «پست»، معضلات اخلاقی و اقتصادی برده داری و خسارت معنوی ناشی از رهبری فاسد، تنها بخشی از علل پرشماری هستند که بار گناه سقوط امپراتوری روم را بر دوش می کشند. بعضی ها، مانند گیون، عللی هماهنگ را پیش کشیده اند. به عقیده سالمون کتز^۱، مورخ، «جریان انحطاط نتیجه یک علت تنها نبود، بلکه محصول مجموعه ای از عوامل درهم تأثیرگذار - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روانی - بود.»^(۴)

امروزه نظرات محققان در باره سقوط روم در دو گروه بزرگ دسته بندی می شوند. نخستین دیدگاه، انحطاط و سقوط را در اصل شکستی نظامی می داند (با در نظر گرفتن اهمیت کم تر برای دیگر عوامل مؤثر) که ناشی از هجوم های پی در پی و فزاینده بربرهای مهاجم در سده پایانی امپراتوری بود. هنوز کسی شرحی مختصر و مفید از این معنی، بهتر از آنچه گیون نوشته، نیاورده است: «صف بی پایان بربرها با وزنی فزاینده، بر امپراتوری روم فشار می آورد و چون گروهی نابود می شدند بلافاصله جای خالی آنان با مهاجمان تازه وارد پر می شد.»^(۵) جی. بی. پری^۲ فقید در اثر ارزشمند تحقیقی خود تاریخ امپراتوری اخیر روم^۳ (۱۹۲۳ م) با تلطیف همین دیدگاه بر شکست تدریجی در «نتیجه مجموعه ای از رویدادهای محتمل الوقوع»^(۶) انگشت می گذارد، یعنی، یک حادثه غیرمنتظره سیاسی - نظامی توان فرسا به حادثه دیگری منتهی می شود و همین طور پیش می رود تا سرانجام به ایجاد مارییچی رو به پایین ختم گردد. محققان نزدیک تر به زمان ما دیدگاه تازه ای اتخاذ کردند مبنی بر تجزیه شدن پیوسته امپراتوری در اثر بیداری بربرها، و نیز نشان داده اند که چگونه در طول این دوره، ارتش روم بیش از پیش ضعیف تر، کم انضباط تر و در نتیجه در جلوگیری از مهاجمان جنگجو ناتوان تر می شد.

گروه دیگر محققان (و نه لزوماً مخالفان گروه نخست) بر آنند که روم، از نظری اصلاً در سده پنجم سقوط نکرد. این مورخان در برابر گزینه سقوط، بر تداوم سنت ها، فرهنگ و فکر رومی توجه می کنند. آنان خاطر نشان می سازند که از سویی، حوزه روم شرقی مستقر در قسطنطنیه، پایتخت امپراتوری بیزانس بعدی، میراث حوزه غربی را برای حدود هزار سال

1. Solomon Katz

2. J.B. Bury

3. *History of the Later Roman Empire*



در میان به اصطلاح بربرهایی که روم را نابود کردند، فرانک‌ها هم بودند که در این جا در حال تهاجم به سرزمین گل به تصویر کشیده شده‌اند.

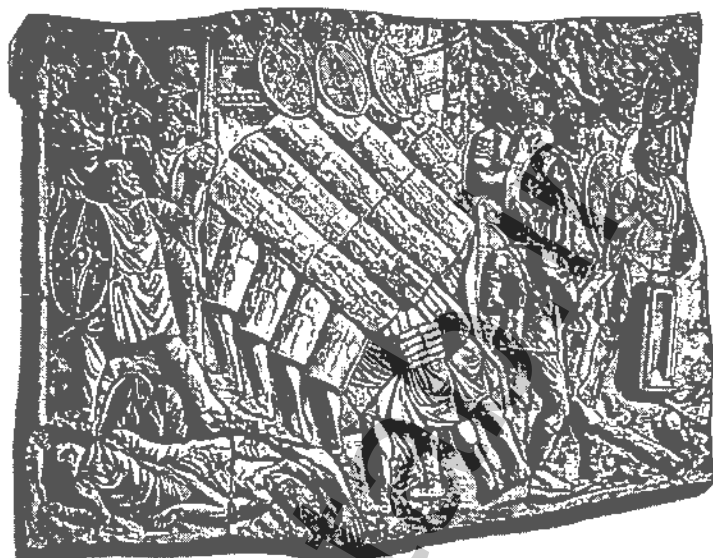
زنده نگه داشت. از دیگر سو فرهنگ روم غربی، نه ناگهانی بلکه به تدریج به همان چیزی که تمدن اروپای قرون وسطایی‌اش می‌خوانیم، انتقال یافت. کار محققان معاصر در این زمینه دنیای اواخر عهد باستان^۱ (۱۹۷۱ م) اثر پیتر براون^۲ است. بنا بر این نظر تداوم زبان، افکار و قوانین روم و نظایر این‌ها عهد جدید را چنان که هست ساخته‌اند؛ نظری که فی‌نفسه، قطعاً انگیزه کافی و مهمی است برای مردم که به پشت سر بنگرند و روم و سقوط آن را بسنجند.

تکامل امپراتوری

محققان و صاحب‌نظران، در تعیین تاریخ‌های آغازین عهد انحطاط، همان عهدی که بعدها «دوران اخیر امپراتوری روم» خوانده شد، بسته به علت یا علت‌هایی که برای فروپاشی روم برمی‌گزینند، با همدیگر اختلافات مناقشه‌آمیزی دارند. برخلاف علاقه شماری از تاریخ‌نگاران به ترسیم دوران اخیر امپراتوری روم به عنوان دوره زوال، انحطاط روم یک حرکت ساده بی‌انقطاع در سراشیبی نبود که در نقطه الف شروع شود و در نقطه ب به سادگی پایان یابد. مثلاً در سده سوم که تقریباً هرج و مرج و بی‌قانونی در جامعه غالب شده

1. *The World of Late Antiquity*

2. Peter Brown



در این نقش برجسته ستون مشهور سده دوم امپراتور تریانوس، سربازان رومی در حال حمله به یک قلعه ژرمنی هستند. در سده‌های بعدی بیش‌تر ژرمن‌ها بودند که به قلعه‌های رومی حمله می‌کردند.

بود، روم توانست روزگاری سخت وخیم و مصیبت‌بار را از سر بگذراند و در اوایل سده چهارم با حرکتی شگفت‌آور، و تا حد زیادی مرهون اصلاحات و رهبری قدرتمند امپراتوران دیوکلتیانوس و کنستانتینوس، به حال عادی بازگردد. از این‌رو درست‌تر آن است که دشواری‌های سده سوم، احیای مجدد در سده چهارم و دیگر حوادث آتی امپراتوری را هم‌کلام با آوریل کامرون،^۱ پژوهشگر برجسته متخصص در روم جدید، مراحل گذرا «در جریان گسترش و تکامل امپراتوری»^(۷) خواند.

در طول چند دهه پس از مرگ مارکوس اورلیوس آخرین نفر از امپراتوران به اصطلاح خوب در اواخر سده دوم، امپراتوری در معرض تجربه دیگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی و نظامی بسیار شگفت‌آوری قرار گرفت؛ دیگرگونی‌هایی که عظمت و جایگاهی نوآم با احساس امنیت و شادمانی کم‌تری به ارمغان آوردند. به هر حال برای درک بدشگون بودن مرگ اورلیوس به مطالعات جدید نیاز نداریم، چرا که پس از این نقطه عطف نامیمون دیوکاسیوس، تاریخ‌نگار سده دوم، هشیارانه به مشاهده پرداخته است: «تاریخ ما اکنون از دوره سلطنت طلایی به عهد آهن و پوسیدگی تنزل می‌یابد، زندگی رومی‌ها چنین خواهد شد.»^(۸)